با خاطرات شاهدان زمان

قسمت دوم و پایانی

اشاره:
وقتی وارد کوچـه و خیابانهایی که مزین به نام شـهدا هستند، می‌شـویم باید بدانیم که، از گذرگاه خـون کدام شـهید اسـت که بـا آرامش بـه خانه میرسـیم. بـا دل و جان، در ایـن کوچه‌های زیبای زندگی، قدم می‌زنیم تا به برکت نورشـان، سیاهی و غبار دنیا، از دلهایمان پاک و بتوانیم مسـیر این راه نورانی را تا انتها و با موفقیت بپیماییم.

بر همهٔ مـا جاماندگان و زنـده گان روی زمین علی الخصوص جوانان نسل امروز و فردا باید از این خاطـرات بجا مانده از شـهدایمان که بر ما به ارث رسیده حفاظت و پاسداری کنیم و کلمه به کلمهٔ آن را در زندگیمان پیاده کنیم که انشـاءالله سعادت دو دنیایمان را تضمین می‌کنند.

لذا گوشه‌هایی از خاطرات جذاب و کوتاه شهدای وطن را برایتان بازگو می‌کنیم تا ان شـاءالله متبرک باشـد به تصمیم در اراده و زمینه‌ای باشد تا سعادت دنیا و آخرتمان را شاهد باشیم والعاقبه للمتقین.

***شـهید قاسـم بیات:** "همسر شـهید بیان مـی‌دارد" امـام به نیت پنج تـن، پنج نفـر را عقد می‌کـرد. ما را بازدید بدنی کردند. گفتند بیایید برای عقد. ما توی صف ایسـتادیم. نزدیـک امام رفتیم. همـهٔ پدرهـای عروس اکثـرا دگرگون می‌شـدند. پدر خود من خیلی دگرکون شـده بود. ولی شـهید ما گریه می‌کرد. آقای توسـلی وکیل داماد می‌شـد و امـام وکیل عروس. بعد عقـد می‌کردند. نوبت ما که شـد جلو رفتیم. از پدر پرسـیدند که شما راضی هسـتید ایشـان را به عقد خـودش در بیاورد؟پدرم گفت بله. شـهید چون گریه می‌کرد امام میخواست آرام شـود دست روی سرش کشید. وقتی که خطبه خوانده شد، امام گفت شما راضی هستید؟ من گفتم شـما سرور ما هسـتید. بله، راضی هستم. امام تنها جمله‌ای که بعد از عقد به ما و بقیهٔ گفت فقط همین بود، "با هم بسازید"

***شـهید سید رضا حسـینی پناهنده:** "به نقل از شوهر خواهر شـهید" سید رضا عاشق نذری امام حسـین علیه‌السلام بود. همیشـه به من گفت بیا برویم فلان مجلس. شـام خوبـی می‌دهند. من هم می‌گفتم بی‌خیال. می‌گفت من باید روی تو کار کنم. تو را توی خط بیاورم. یک بار سـاعت ۵ بعد از ظهر، آمد منزل حاج خانم. داد زد محسـن آقا !! بدو بیا برویم یک جا برویـم، یک جا کلاس فوق‌العاده. من هم چون معلم بودم، گفتم حتماً کسی به کلاسی احتیاج دارد. حاضر شدم تا روی رضا را زمین نیندازم. توی راه گفتم چه کلاسـی؟ خندید و گفت فلان جا مجلس امام حسین علیه‌السلام است. عصر شام هم میدهند. برای همین می‌گویم فوق‌العاده.

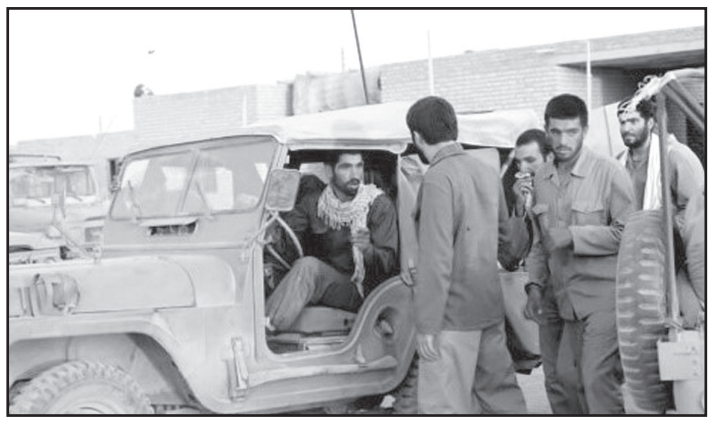

***شـهید حمزهٔ مقیـم:** "روایت‌کننده خواهر بزرگوار شـهید" منزل من و مـادرم نزدیک به هم بود. وقتی می‌رفتم منزل، حمـزه را در راه می‌دیدم که موتورش را از سـر کوچه خامـوش می‌کند.یک روز گفتـم من تـو را هر روز می‌بینـم چرا موتورت را خامـوش می‌کنی و به منزل میـروی؟ گفت اگر موتور روشـن باشد، مردم آزاری می‌شود امکان دارد کسـی مریض و خواب باشـد و با صدای موتور من بیدار شـود. هر وقت یاد این خاطره می‌افتم، گریه‌ام می‌گیرد.

***شـهید مرتضـی مفاخـری:** "روایـت از دوست شهید" وقتی کسی سر ستون قرار می‌گیرد، حتماً می‌داند که ممکن اسـت یک تیر مسـتقیم یا منحنی خمپاره بخورد و آدم را از پای بیندازد. وقتی یک فرمانده جلوی سـتون قرار می‌گیرد. خیلی باید از خود گذشـتگی داشته باشد. که وقتی تیر مستقیم دشـمن را می‌بیند، ننشیند و اسـتوار ادامه دهد که دیگرانی که پشـت سرش هستند از او تبعیت کنند. چون در این موقعیت، ممکن اسـت هر لحظه وارد درگیری یا میدان مین بشـوند. چه در خیبر و چه در والفجر ۴ مرتضی سر ستون گردان بود.

***شـهید یوسف کشـاورزیان:** "پدر شهید می‌فرماید" یک روز که میخواسـت بـرود پادگان، موتور مرا برداشـت. گفتم از همانجا به موتور بنزین بزن. وقتـی آمد، دیدم موتور بنزین دارد. بعد متوجه شدم که از کوپن من سه لیتر استفاده کرده است که از بنزین سپاه استفادهٔ شخصی نکند.

***شـهید محمّـد کاظم کلهـر:** "راوی خواهـر شـهید" کاظـم وصیت کـرده بود هر چیزی که از جبهه آورده بود (از اسـلحه گرفته تا یک جفـت جوراب) به جبهـه برگردد. هفت روزاز شهادتش گذشته بود. یک سری از وسائل خودش و یک سری از وسائلی را که مادر برای دامادیـش تهیه کرده بود، جمع کرد. دو تا بقچه شد.روز هفتم که تمام شد، برادرم را صدا کرد و گفت نمی‌خواهم تفنگ کاظم روی زمین باشـد و امام در جماران تنها. تو را بخدا سپردم. اسلحه و لوازم کاظم را به بـرادرم داد و بدرقه‌اش کرد به سوی جبهه.

***شـهید اصغـر بـه فـر:** "همسـر شـهید می‌گوید" در منزل نشسـته بودیم. اعضای خانواده حضـور داشـتند. مهـرداد و اصغر دو طـرف درب ورودی ایستاده بودند و صحبت می‌کردند اما کسی به حرفشـان زیاد گوش نمی‌کـرد. اصغر گفت یک روز شـما رو شـفاعت می‌کنم و خندید. به دنبال او، مهرداد گفت یادتان باشـد که شما به واسطهٔ من به بهشت می‌روید و خندید. کسی به حرفشان توجه‌ای نکرد. اصغر به مهرداد نگاه کرد و گفت من زودتر از تو می‌روم و همین‌طور هم شد.

***شـهید حسـن بختیاری:** حسن جوری از کتاب حرف میزد که شیرین کنجکاو شد. می‌دانست حسن اهل مطالعه اسـت و کتاب زیاد می‌خواند. به خصوص کتابهای شـریعتی و استاد مطهری را. هر وقت میرفت توی اطاقش، سـرش توی کتاب بود. بقیه را هم تشـویق مینمود. هدیـه‌اش هم معمولا کتاب بود. کتاب‌های خوبی را هم که معمولا خوانده بود با آب و تاب برای بقیه تعریف میکرد. مشتاق که می‌شدند کتاب را قرض یا هدیه می‌داد.

***شـهید جواد واضحی فرد:** "روایت‌کننده همسـر شهید" اندیمشک که بودیم به ایشان گفتم: بابـا بالاخره هر کسـی یک بار عصبانی می‌شـود. اعتراضی دارد. خواسـته‌ای دارد. تـو چرا هیچ وقت هیچ اعتراضی که مثلا غذا شـور شد، کم شد، زیاد شـد، دیر شد.... ایشـان هم گفتند: چطور آدم بتواند اعتراض داشـته باشد؟ من خودم در مقابل پروردگار خودم نسـبت بـه وظایفی کـه باید انجـام بدهم، کوتاهی دارم. به نظرم کسی که ارتباط خودش را با خدا حفظ کند در خانه بهترین همسر می‌شود.

***شهید محّمد راحت:** "راوی هم رزم شهید" قرار بود شـهر مندلی را بگیریم. من و حسین راحت رفتیم محور راسـت که محـور محّمد بود. محّمد ۴ روز بـود که جنگیده بود و تمـام صورتش خاکی و سیاه بود. خیلی عصبانی بود. خط شکسته شده بود، اما هنوز در دید بود.

خیلی اهـل چایی بود گفت اگر من چند تا چای خـورده بـودم پروندهٔ اینهـا رو می‌بسـتم. آب پیدا کردیم. یک کتـری قراضه هم بود. چای که خورد، انگار انرژی گرفته باشد، بلند شد رفت سراغ تانکها.

***صادق یوسفی - شهرستان قدس**

مادرانه

معصومه انبارلوئی، مادر شهید حجت‌الله خمسه‌ای:

با عطر گل محمدی عطر آگینش کردم

دفعات قبل که حجت را به اتفاق همسرش بدرقه می‌کردیم، تا محل اعزامش، سـپاه می‌رفتیم و میوه و شـیرینی برایش می‌بردیـم، اما آن روز چـون فرزند کوچکم سـرخک گرفته بـود با او در خانه خداحافظی کردیم.

به هنگام رفتن چند بار تکرار کرد که مادر حلالم کن و برایم شهادت آرزو کن؛ خلاصه حرف‌هایی می‌زد که هیچ وقت نمی‌گفت.

۱۴ روز از رفتـن حجت گذشـته بود که تلفنـی تماس گرفت. من و عروسم حسابی با او صحبت کردیم، پشـت تلفن هم باز تکـرار کرد که مادر دعا کنید تا شهید بشوم.

گوشی را که به عروسم دادم یک خودکار و کاغذ برداشت و مطالبی را که حجت می‌گفت یادداشـت کرد. مطالب زیادی نوشت.

من متوجه نشدم چه حرف‌هایی زده بود، اما دیدم عروسم دارد گریه می‌کند. اما هر چـه اصرار کردم به من نگفت که او چه گفته است.

درسـت ۲ روز بعـد، صبح زود از پایگاه زینبیه آمدنـد و وصیت نامه حجت را تحویل دادنـد و به دنبال آن جنازه‌اش را آوردند. با یک شانه محاسنش را شانه زدم و با عطر گل محمدی عطر آگینش کردم و گریه بود که امانم را بریده بود.

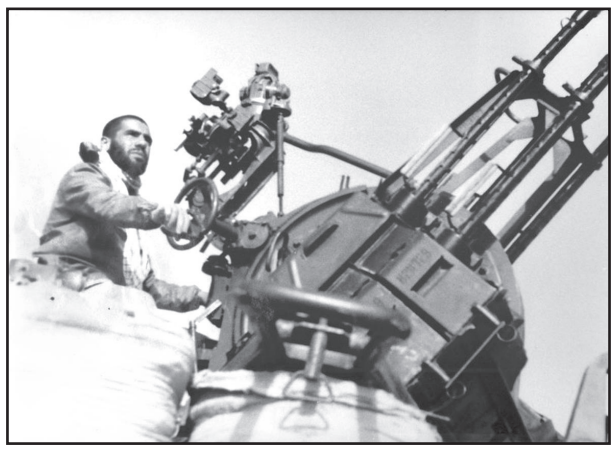

*حجـت‌الله خمسـه‌ای، چهـارم اردیبهشت ۱۳۴۳ در روسـتای نظام‌آباد از توابـع شـهر قزوین به دنیا آمد سـال ۱۳۶۳ ازدواج کـرد و صاحب یک پسـر شد. ازسوی بسیج در جبهه حضور یافت. ششم دی ۱۳۶۵ در ام‌الرصاص عراق بر اثر اصابت ترکش به سر شهید شد.

***حسن شکیب زاده**

ایستاده در طوفان

جانباز سید کمال موسی کاظمی:

همه جا را شیمیایی زدند!

کلاس دهـم بـودم، در مدرسـه مـا، تبلیغـات زیـادی بـرای پیوسـتن دانش‌آموزان به ارتش می‌کردند، من و ۴ نفر از دوسـتانم تصمیم گرفتیم به ارتش برویم، راسـتش همـه‌اش بخاطر فقر و تنگدستی بود.

برای اسـتخدام در ارتش، بایستی در امتحانات و آزمون‌های زیادی شـرکت می‌کردیـم و سـرانجام هـم از میان ۵ نفر دوسـتانی که می‌خواستیم به ارتش برویـم، فقـط من قبول شـدم و بقیه را نپذیرفتند.

جنگ که شروع شـد، مدت‌ها مرا به مأموریت‌هـای مختلف و در شـهرهای زیادی فرستادند، من به همراه خانواده‌ام، در دوران جنگ تحمیلی سـاکن منجیل بودیـم که ما را بـه منطقه فرسـتادند. آخریـن روزهای جنگ بـود، در منطقه ابوقریب مستقر بودیم و عراق هم آخرین عملیاتی بود که انجام می‌داد.

بیسـت و یکم تیر ماه سال ۶۷ بود و ما هم در یکی از پاسـگاه‌های مرزی، در توپخانه مشغول فعالیت بودیم که عراق منطقـه را شـیمیایی زد و همه جا آلوده شـد، من هم شدیدا شیمیایی شده بودم، فرماندهمـان، سـرهنگ محمدی آمد و برای جلوگیری از تأثیر ات مواد شیمیایی به ما قطره داد و سـپس دوش گرفته و لباسهایمان را که آلوده بود سوزاندیم.

سراسر خط را بمب‌های شیمیایی زده بودند، یکی از آمبولانس‌های سپاه برای انتقـال مجروحین آمده بـود، آمبولانس هم آلوده شـده بـود، دسـتور دادند که بایـد آمبولانس را کاملا شستشـو داده و وسـایل داخل آن را هم بسـوزانیم تا آلودگی شیمیایی‌اش از بین برود.

قبـل از آن یـک بار هـم در میمک و درحالـی کـه پشـت یک خـودروی تویوتا نشسته بودیم شـیمیایی زدند که بچه‌های زیادی به زمین افتاده و شـهید شدند، صحنه‌های عجیبی بود، تمام بدن بچه‌ها تاول زده بـود و اکثرا هم بخاطر نبود آب به شهادت رسیدند.

از همان روزها درمانـم با مراجعه به پزشـکان زیادی آغاز شـد، سال ۷۷ به دلیل شـدت ضایعات شیمیایی، از طرف ارتش از کار افتاده اعلام شـدم و درحال حاضـر هم در اثر داروهـای مصرفی به ضایعـات دیابتی، فشـار خون و چربی و پوکی استخوان مبتلا هستم.

***حسن شکیب زاده**

«آگهی فقدان سند مالکیت»
۱۴۰۲/۸/۱ ۶۰۰۷۹۰۳
آقـای عطاءاله قاضی‌زاده با ارائه یکبرگ استشـهاد محلی که بـه تائید دفتر گواهی امضاء دفتر ۱۴ بانه رسـیده مدعی اسـت که اسناد مالکیت ششدانگ عرصـه و اعیان یکبـاب خانه تحت پلاک ۸۳- اصلی واقع در قطعه ۲، بخش ۷ شهرسـتان بانه که سـند مالکیت آنها ذیل ثبت‌هـای ۴۳۰ و ۶۵ صفحات ۳۰۱ و ۴۰۳ دفتـر جلدهـای ۳ و ۳۶ به نام ایشـان صادر و تسـلیم گردیده مقدار ۲ دانگ مشـاع برابر سـند انتقال ۱۱۵۶۷ مـورخ ۱۳۸۷/۰۳/۰۱ دفتر ۴۳ بانـه و ۴۱۴۴۰ مورخ ۱۳۸۱/۰۵/۲۵ دفتر ۱۳ بانه به ترتیب به مسـعود قاضی‌زاده و ملک احمدزاده هر کدام به نسبت یک دانگ مشاع انتقال قطعی شـده اسـت، بر اثر سـهل‌انگاری مفقود گردیده است لذا به اسـتناد اصلاح تبصره یک اصلاحی ماده ۱۲۰ آئین‌نامه قانون ثبت و اصلاحیه‌های بعدی آن مراتب در یک نوبت آگهی می‌شـود تا هرکس مدعی انجام معامله می‌باشـد ظرف مدت ۱۰ روز پس از انتشار آگهی مراتب را کتباً به این اداره اعلام و در غیراینصورت برابر مقررات جاری المثنی سـند مالکیت مذکور به نام متقاضی صادر خواهد شد. م الف ۱۳۶
کاوه پریزادی ـ سرپرست ثبت اسناد و املاک شهرستان بانه

شماره های تماس جهت درج آگهی در روزنامه جمهوری اسلامی:
۷۷۶۴۴۴۱۰-۷۷۶۴۴۴۱۱
نمابر: ۷۷۶۴۴۴۱۲

آگهی تغییرات شرکت پوشش زرین کاوه سهامی خاص به شناسه ملی ۱۰۳۲۰۸۱۲۶۸۰ و به شماره ثبت ۴۶۷۷
به اسـتناد صورتجلسـه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۲۶ تصمیمات ذیل اتخاذ شد - کریم عطاریان به شماره ملی ۰۰۴۳۳۱۳۳۰۲، ندا عطاریان به شماره ملی ۰۰۸۲۱۱۸۳۵۳، نوشـین عطاریان به شماره ملی ۰۰۸۲۵۴۹۹۳۱، نوید عطاریان به شـماره ملی ۰۴۴۰۸۶۰۷۵۱ به سـمت اعضای هیئـت مدیره برای مـدت دو سـال انتخاب گردیدنـد. افسـانه بهره بر به شـماره ملی ۲۷۲۰۷۵۳۱۲۲ به سـمت بازرس اصلی ، سـید مجتبـی طباطبائی به شـماره ملی ۰۰۵۲۸۵۵۳۹۲ به سـمت بـازرس علی البدل برای مدت یک سال مالی انتخاب گردیدند. ترازنامه و حساب سود وزیان شرکت در سال مالی ۱۴۰۱ به تصویب رسید.
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مرکزی
مرجع ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری ساوه (۱۵۸۹۳۸۵)

خوانندگان عزیز می‌توانند برای ارائه نظرات پیشنهادات و انتقادات خود از طریق شماره تلفن ۷۷۶۴۴۴۰۹ با روابط عمومی روزنامه جمهوری اسلامی تماس حاصل نمایند

آگهی احضار متهم
در خصوص پرونده کلاسه ۱۴۰۰۰۷۹۲۰۰۰۰۶۸۵۸۹۹ حسب شکایت آقای حسین عباسپور فرزند حافـظ علیـه خانم فریـده میرمحمدی فرزنـد میرکاظم به شـماره ملـی ۱۳۸۲۰۶۶۳۵۱ ، دائر بر کلاهبـرداری اینترنتـی، با توجـه به اینکه متهم مذکور تحت تعقیب می‌باشـد بواسـطه معلوم نبودن محـل اقامت نامبـرده، به تجویز ماده ۱۷۴ قانون آیین دادرسـی کیفری جهت دعوت به دادرسـی و تفهیم اتهام مراتب در روزنامه آگهی، و نامبرده مکلف اسـت ظرف مدت سـی روز از تاریخ انتشـار آگهی در شـعبه دوم دادیاری دادسـرای عمومی و انقلاب مشکین‌شـهر با حق داشتن وکیل حاضر و از اتهـام انتسـابی دفاع کنـد. در صورت عدم حضور در موعد مقرر رسیدگی و تصمیم قانونی اتخاذ خواهد شد.
دادیار شعبه دوم دادیاری دادسرای عمومی و انقلاب مشکین‌شهر - پیمان حسن‌زاده

آگهی تغییرات شرکت کیا تیام ایرانیان سهامی خاص به شماره ثبت ۴۶۳۹۴ و شناسه ملی ۱۴۰۰۶۲۱۲۳۰۷
به اسـتناد صورتجلسـه هیئـت مدیره مـورخ ۱۳۹۷/۱۱/۲۳ تصمیمـات ذیل اتخاذ شـد: محل شـرکت در واحد ثبتی اهواز به آدرس بخش مرکزی، شـهر اهواز، کیان شـهر، خیابـان ((بی نـام))، خیابان فاز ۲ بسـیجیان، پـلاک ۳۲ ، طبقه همکف کد پسـتی ۶۱۵۴۸۱۴۶۳۳ تغییر یافت و ماده مربوطه در اساسنامه بشرح فوق اصلاح گردید.
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خوزستان
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری اهواز (۱۵۹۰۰۶۱)

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده شرکت بتن قطعه (سهامی خاص) به شماره ثبت ۷۱۷ و شناسه ملی ۱۰۳۲۰۰۵۰۶۳۲
بدینوسیله از کلیه سهامداران شرکت دعوت می شود در جلسه مجمع عمومی عادی بطورفوق العـاده که در سـاعت ۰۸:۰۰ صبح روز یکشـنبه مورخ۱۴۰۲/۰۸/۱۴ در مرکز شـرکت واقع استان بوشهر ، شهرستان بوشهر ، بخش مرکزی ، شهر بوشهر، محله برج ، کوچه ۱ سپهبد قره نی ، بلوار سپهبد قره نی ، پلاک ۰ ، طبقه همکف گروه صنعتی وطن زرین مروارید آسیا با کدپستی ۷۵۱۷۷۴۶۳۵۱ و تلفن ۰۷۷۳۳۴۴۳۷۰۰ منعقد می گردد حضور بهم رسانند.
دستور جلسه : *تمدید مدت تصفیه
محمد وطن دوست – رئیس هیئت مدیره شرکت بتن قطعه

آگهی دعوتنامه تشکیل مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده نوبت اول شرکت تعاونی مسکن امور آب استان بوشهر
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۸/۰۲
جلسـه مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده نوبت اول شـرکت تعاونی مسـکن امور آب استان بوشـهر در سـاعت ۹:۰۰ روز یکشـنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۹/۰۵ به آدرس بوشهر - خیابان رئیسعلی دلواری - شـرکت سهامی آب منطقه ای استان بوشهر (نمازخانه) برگزار می گردد. از کلیه اعضاء دعوت می شـود به همراه داشـتن کارت شناسایی معتبر (شناسـنامه - کارت ملی) تاجهت اتخاذ تصمیم نسبت به موضوعات ذیل در این جلسه حضور بهم رسانند.
دستور جلسه : ۱- انتخاب اعضای اصلی و علی البدل هیات مدیره. ۲- انتخاب اعضای اصلی و علی البدل بازرسین
*تذکر۱: در صورتیکه حضور عضوی در مجمع ممکن نباشـد می تواند نماینده ای جهت حضور واعمـال رای در مجمـع تعییـن نماید؛ در این صـورت هر عضو می تواند وکالـت ۳ عضو و هر نفر غیرعضـو تنها وکالت یک عضو را تقبل نماید. *تذکـر۲: افراد داوطلب عضویت در هیات مدیره و بازرسـی تعاونی تا یک هفته پس از انتشار آگهی دعوت ۱۴۰۲/۰۸/۰۹ می توانند با ارائه مدارک لازم جهت ثبت نام به دفتر تعاونی مراجعه نماید. *تذکر۳ : ارایه وکالت نامه به صورت محضری (دفاتـر خانه اسـناد رسـمی و یا به صورت عادی بـا حضور توام وکیل و موکل) یا به همرا داشـتن مدرک شناسایی هویتی الزامی می باشد.
*تاریـخ ارایه وکالت نامه: ۰۳ و ۱۴۰۲/۰۹/۰۴ *سـاعت ارایه وکالـت نامه: ۸ الی ۱۲ . *مکان ارایه وکالت نامه: شـرکت سـهامی آب منطقه ای استان بوشهر واحد برنامه ریزی - تحویل آقای اسماعیل مستوفی
هیات مدیره شرکت تعاونی مسکن امور آب استان بوشهر

آگهی تغییرات شرکت سهامی خاص مهندسی روز فنون کاشان به شناسه ملی ۱۰۲۶۰۱۶۹۸۱۵ و به شماره ثبت ۱۱۴۵
بـه اسـتناد صورتجلسـه مجمـع عمومـی عـادی سـالیانه مـورخ ۱۴۰۲/۰۶/۲۶ تصمیمـات ذیـل اتخـاذ شـد آقـای حسـن ملکـی پورکاشـان به شـماره ملـی ۱۲۶۱۶۲۹۸۶۸ به سـمت عضو هیئت مدیره آقای حسـین نورمحمدی به شـماره ملـی ۱۲۶۲۲۵۰۱۵۳ به سـمت عضو هیئت مدیره آقای بهمن ملکی پورکاشان به شماره ملی ۱۲۶۳۴۸۰۰۹۸ به سمت عضو هیئت مدیره به مدت دو سال انتخاب گردیدند آقای محمود خامه چیان به شـماره ملی ۰۰۴۲۶۴۵۶۳۸ به سـمت بازرس اصلی تا پایان سـال مالی آقای غلامحسین فراهی به شـماره ملی ۱۲۶۲۱۶۸۵۰۳ به سـمت بازرس علی البـدل تا پایان سـال مالی انتخاب گردیدند روزنامه کثیرالانتشـار جمهوری اسلامی جهت نشر آگهی های شرکت تعیین گردید.
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان مرجع ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری کاشان (۱۵۹۰۲۷۴)

آگهی تغییرات شرکت سهامی خاص کار و ابتکار نقش جهان به شناسه ملی ۱۰۲۶۰۳۸۸۳۴۳ و به شماره ثبت ۱۷۹۲۲
به اسـتناد صورتجلسـه مجمع عمومی عادی بطـور فوق العاده مورخ ۱۴۰۲/۰۶/۲۰ تصمیمات ذیل اتخاذ شـد: حسابرسـی و خدمات مدیریت آئین تراز آریا به شناسه ملی ۱۰۸۶۱۸۹۷۸۷۰ به سـمت بازرس اصلـی تا پایان سـال مالی وآقـای غلامرضا اسماعیلی شهرستانی به شماره ملی ۱۲۸۹۴۴۱۴۶۴ به سمت بازرس علی البدل تا پایان سـال مالی انتخاب گردیدند.روزنامه کثیرالانتشـار جمهوری اسـلامی جهت نشر آگهی های شرکت تعیین گردید.صورتهای مالی سـال منتهی به ۱۴۰۱/۱۲/۲۹ به تصویب مجمع رسید.
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان
اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری اصفهان (۱۵۹۰۵۸۹)

آگهی تحدید حدود اختصاصی ثبت املاک یک قسمت از بخش ۲ شهرستان بجنورد به موجب ماده ۱۴ قانون ثبت املاک تحدید حدود شماره های زیر:
بخش ۲ بجنورد
۱۶۴ اصلی موسوم به اراضی حصار
ششـدانگ پـلاک ۸۲۵۳ فرعـی مجـزی از ۱۵۱و ۱۵۲فرعـی یـک بـاب ساختمان
مالکیت : سـید مهدی سـیدی فرزند سـید حسین به شـماره شناسنامه ۲۵ کدملی ۵۲۴۹۹۷۷۵۰۲
در روز سـه شـنبه بیسـت و سـوم آبان ماه سـال یکهـزار و چهارصـد و دو (۱۴۰۲/۰۸/۲۳) ساعت ۹ صبح در محل شروع و بعمل خواهد آمد.
لـذا به موجب ماده ۱۴ قانون ثبت املاک به صاحبان املاک و حقوق ارتفاقی و مجاوریـن شـماره های فوق الذکر بوسـیله این آگهی اخطـار می گردد که در روز و سـاعت مقرر بـالا در محل حضور به هم رسـانند چنانچه هریک از صاحبـان املاک یا نماینـده قانونی آنها در موقع مقرر حاضر نباشـند مطابق ماده ۱۵ قانون مزبور ملک مورد آگهی با حدود اظهار شده از طرف مجاورین تحدید خواهد شد و اعتراضات مجاورین نسبت به حدود و حقوق ارتفاقی و نیز صاحبان املاک و حقوق ارتفاقی که در موقع مقرر حاضر نبوده اند مطابق ماده ۲۰ قانون ثبت فقط تا سـی روز از تاریخ تحدید حدود پذیرفته خواهد شـد و در اجرای تبصره ۲ ماده واحد قانون تعیین تکلیف پرونده های ثبتی، معترضین می بایسـت از تاریخ تسـلیم اعتراض بـه اداره ثبت ظرف یکماه دادخواست اعتراض خود را به مرجع ذیصلاح قضائی تقدیم و گواهی لازم از مراجع مذکور اخذ و به این اداره تسلیم نمایند. شناسه اگهی ۱۵۸۹۹۳۳
تاریخ انتشار : سه شنبه ۱۴۰۲/۰۸/۲
علی اوسط رستمی ـ رئیس اداره ثبت اسناد و املاک منطقه دو بجنورد

آگهی دعوتنامه تشکیل مجمع عمومی فوق العاده نوبت اول شرکت تعاونی مسکن امور آب استان بوشهر
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۸/۰۲
جلسـه مجمع عمومی فوق العاده نوبت اول شـرکت تعاونی مسـکن امور آب اسـتان بوشـهر در ساعت ۹:۰۰ صبح روز دوشنبه مورخ ۱۴۰۲/۰۸/۱۵ در آدرس بوشهر - خیابان رئیسعلی دلواری - شـرکت سـهامی آب منطقه ای استان بوشهر (نمازخانه) برگزار می گردد. از کلیه اعضاء دعوت می شـود تا با همراه داشـتن کارت شناسـایی معتبر (شناسـنامه - کارت ملی - دفترچه عضویت تعاونی) تاجهت اتخاذ تصمیم نسبت به موضوعات ذیل در این جلسه حضور بهم رسانند.
دسـتور جلسـه : ۱- تطبیق و تصویب اساسـنامه به همراه آیین نامه نحوه تشکیل برگزاری مجامع عمومی (تبصره ۳ ماده ۳۳ قانون بخش تعاون). ۲- تمدید مدت فعالیت تعاونی.
*تذکر۱: در صورتیکه حضور عضوی در مجمع ممکن نباشد می تواند نماینده ای جهت حضور واعمـال رای در مجمـع تعیین نماید؛ در ایـن صورت هر عضو می توانـد وکالت ۳ عضو و هر نفـر غیرعضو تنها وکالت یک عضو را تقبـل نماید. حضور توام وکیل و موکل و بازرس و تایید وکالتنامه ها توسـط بازرس الزامی می باشـد. *تذکر۲: ارایه وکالت نامه به صورت محضری (دفاتر خانه اسناد رسمی و یا به صورت عادی با حضور توام وکیل و موکل) یا به همراه داشتن مدرک شناسایی هویتی و دفترچه عضویت الزامی می باشد.
*تاریخ ارایه وکالت نامه: ۱۳ و ۱۴۰۲/۰۸/۱۴ *ساعت ارایه وکالت نامه: ۸ الی ۱۲ . *مکان ارایه وکالت نامه: شـرکت سـهامی آب منطقه ای اسـتان بوشهر واحد برنامه ریزی - تحویل آقای اسماعیل مستوفی
هیات مدیره شرکت تعاونی مسکن امور آب استان بوشهر

آگهی تغییرات شرکت سهامی خاص مهندسی روز فنون کاشان به شناسه ملی ۱۰۲۶۰۱۶۹۸۱۵ و به شماره ثبت ۱۱۴۵
به اسـتناد صورتجلسـه هیئـت مدیـره مـورخ ۱۴۰۲/۰۶/۲۶ تصمیمـات ذیـل اتخاذ شـد آقـای حسـن ملکـی پور کاشـان به شـماره ملی ۱۲۶۱۶۲۹۸۶۸ به سـمت مدیرعامل آقای حسین نورمحمـدی به شـماره ملـی ۱۲۶۲۲۵۰۱۵۳ به سـمت نایب رئیس هیئت مدیره آقای بهمن ملکی پور کاشان به شماره ملی ۱۲۶۳۴۸۰۰۹۸ به سـمت رئیس هیئت مدیره به مدت دو سال انتخاب گردیدند کلیه اسـناد و اوراق بهادار و تعهدآور شـرکت از قبیل چک ، سـفته ،بروات ،قراردادها و عقود اسلامی با امضاء حسن ملکی پور کاشان همراه با مهر شرکت معتبر می باشد.
اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان
مرجع ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری کاشان (۱۵۹۰۲۷۵)

آگهی تغییرات شرکت تعاونی اعتبار کارکنان شهرداری اسلامشهر به شناسه ملی ۱۴۰۰۶۱۹۳۰۷۸ و به شماره ثبت ۴۹۸۸۲۶
بـه اسـتناد صورتجلسـه مجمـع عمومـی فـوق العـاده مورخ ۱۳۹۷/۰۵/۱۸ و مجوز به شـماره ۰۱۲/۱۰۴/۱۶۶۸۵۹ مورخ ۱۴۰۱/۰۹/۲۸ اداره کل تعـاون ،کار و رفـاه اجتماعـی اسـتان تهران تصمیمات ذیل اتخاذ شـد: اساسـنامه جدید مشـتمل بر ۶۳ماده و ۳۶ تبصره به تصویب رسـید و جایگزین اساسـنامه قبلی گردید. محل شـرکت به آدرس استان تهران، شهرستان اسلامشـهر، بخش مرکزی، شـهر اسلامشـهر، اسـلام شهر، ۳۵۹۱۳، کوچه عرفان ۱، کوچه شادمان، پلاک ۴، طبقه همکف به کد پستی: ۳۳۱۳۷۷۸۴۶۸ تغییر یافت.
سازمان ثبت اسناد و املاک کشور
اداره ثبت شرکت‌ها و موسسات غیرتجاری تهران (۱۵۹۰۸۱۲)